



دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۶، پیاپی ۱۰۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

مورخان عصر قاجار و روایت دساتیری از تاریخ ایران باستان (از آغاز دوره قاجار تا پیش از دوره مشروطه)

مجتبی خلیفه^۱

امین آریان راد^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۱

چکیده

موضوع ماهیت متون دساتیری از دیرباز برای پژوهشگران علوم انسانی مطرح بوده است. آنچه تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته موضوع دیدگاه‌های آذرکیوانیان در زمینه تاریخ ایران و روایت دساتیری از تاریخ ایران باستان و تأثیر آن بر تاریخ‌نگاری عصر قاجار بوده است. مسئله‌ای که پرسش اصلی این پژوهش بر آن استوار است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که مورخان عصر قاجار چه واکنشی در برابر روایت دساتیری از تاریخ ایران باستان انجام دادند؟ فرضیه این پژوهش آن است که مورخان عصر قاجار با وجود پذیرش روایت دساتیری از تاریخ باستان سرانجام به نقد و رد آن پرداختند.

^۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه بیرجند؛ mkhalifeh@birjand.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی (ره)؛ amin.arian.rad@gmail.com



در این پژوهش کوشش شده است که در آغاز با استناد با متون دساتیری به‌طور ویژه دیدگاه‌های آذرکیوانیان در زمینه تاریخ‌نگاری بررسی شود و سپس تأثیر این دیدگاه‌ها بر روایت تاریخ‌نگاری دوره قاجار از تاریخ ایران باستان و نوع برخورد و تأثیرپذیری هریک از مورخان این دوره از این متون از دوره فتحعلی شاه تا پیش از دوره مشروطه مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: دوره قاجار، آذرکیوانیان، متون دساتیری، محمدتقی‌خان سپهر، رضاقلی‌خان هدایت، جلال‌الدین میرزای قاجار، میرزا آقاخان کرمانی

مقدمه

در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی شناخت و آگاهی اندک و در عین حال مشخصی از تاریخ ایران باستان ارائه شده است. این اطلاعات و شناخت محدود تا دوره ناصرالدین شاه قاجار و اندکی پس از آن پابرجای باقی ماند. در این دوره داده‌های باستان‌شناختی، سکه‌شناختی و اطلاعات حاصل از خواندن سنگ‌نوشته‌های باستانی به میان آمد و برخی از تاریخ‌نویسندگان فرنگی همچون آثار کنت دوگوبینو،^۱ جورج راولینسن^۲ و شارل سینیوس^۳ به فارسی ترجمه و چاپ شد؛ بدین ترتیب از این طریق شناخت تازه و دقیق‌تری از تاریخ ایران باستان به دست آمد و آن شناخت کهن به مرور دگرگون شد. در این میان تنها استثنائی که وجود دارد روایت دساتیری از تاریخ ایران باستان است که در دوره صفویه

^۱ Joseph Arthur Gobineau, (1869), *Histoire des Perses*, 2 vols, Paris.

^۲ George Rawlinson, (1873), *the Sixth Great Oriental Monarchy (Parthian)*, London.
George Rawlinson, (1875), *the Seventh Great Oriental Monarchy (Sassanian)*, London.

این آثار با این مشخصات زیر به فارسی ترجمه و چاپ شدند: اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. (۱۳۰۸-۱۳۱۱). *درالنتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*. طهران: دارالطباعة دولتی. ذکاءالملک فروغی، میرزا محمدحسین و میرزا محمدعلی‌خان. (۱۳۱۴-۱۳۱۳ ق.). *تاریخ سلاطین ساسانی که طبقه چهارم از ملوک فرس یا پادشاهان عجم بوده‌اند*. ج ۱. طهران: اداره انطباعات.

^۳ این اثر با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شد: میرزا محمدحسین ذکاءالملک و میرزا محمدعلی‌خان ذکاءالملک. (۱۳۲۷ ق.). *تاریخ ملل قدیمه مشرقی*. طهران: شرقی. طهران: شرکت اسلامی.

به‌وسیله ایرانیان ساکن هند تدوین و در دوره قاجار پیش از به‌دست آمدن آگاهی‌های تازه بر تاریخ‌نگاری دوره قاجار تأثیر گذاشت و تا اندازه‌ای روایت کهن را دگرگون کرد. روایت یادشده در دوره ناصری در کنار روایت نو و کهن به حیات خود ادامه داد و باعث شکل‌گیری روایت‌های متفاوت و متناقضی از تاریخ ایران دوره باستان گردید. در اواخر دوره ناصری و سپس دوره مظفری روایت داستیری از تاریخ ایران باستان با بی‌اقبال‌ی روبه‌رو شد، به‌ویژه که بسیاری از تاریخ‌نویسندگان فرنگی به فارسی ترجمه شد و بدین ترتیب اصالت این روایت مورد تردید قرار گرفت و سرانجام نیز رد شد. در این زمان اعتمادالسلطنه، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی روایت داستیری را نقد کرده و تا اندازه‌ای و یا به‌طور کلی از آن فاصله گرفتند.

به‌مرور جبهه‌گیری‌های غیرعلمی عجیبی علیه این گروه شکل گرفت. ابراهیم پورداود (۱۳۵۵) و محمد معین (۱۳۳۶) درباره تأثیرات متون داستیری بر ادبیات فارسی پژوهش کردند. در این پژوهش‌ها پورداود به‌شدت به این متون و روایت آنان از تاریخ باستان و به‌ویژه واژگان جعلی آنان حمله کرد (پورداود، ۱۳۵۵: ۴۶). اگرچه معین کوشید نظرات وی را جرح و تعدیل کند اما این نگرش تا دوره کنونی همچنان به‌قوت خود باقی ماند. در ادامه همین رویکرد رحیم رضازاده ملک در مقدمه‌اش بر چاپ *دبستان مذهب*، سخنان آذرکیوانیان را شامل «استادهای سست و بی‌پایه و مغرضانه» و «جعلیات و مزخرفات» از دهان مشتی مردم بنگی و چرسی بی‌فرهنگ» دانست (کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: بدون شماره صفحه / ۱ مقدمه رضازاده ملک) که به «دست انگلیسی‌ها» جهت تفرقه‌افکنی، جعل و به «بنگیان و چرسیان نسبت داده و به دبستان چپانده» اند. از همین رو وی به «افشاگری» و «پرده‌دری» علیه آنان پرداخت (همان جا). چند سال پس از آن هانری کربن (۱۹۸۷) و فتح‌الله مجتبابی (۱۳۷۴) در پژوهش‌هایی کوشیدند به بررسی نسب‌شناسی آذرکیوان و نیز معرفی آثار فرقه آذرکیوانیان و نقد علمی آرا و عقاید آنان پردازند اما موضوع دیدگاه‌های آذرکیوانیان در زمینه تاریخ ایران و تأثیر آن بر تاریخ‌نگاری دوره قاجار و برخورد مورخان این دوره با آن روایت مغفول ماند. تنها محمد توکلی طرقي (۱۳۷۳) از انگیزه‌های

آذر کیوانیان در بر ساختن روایت ویژه‌شان از تاریخ باستان سخن گفته است. وی در اشاراتی کلی از تأثیر این روایت بر مورخان عصر قاجار یاد کرده اما به بررسی جزئیات این موضوع نپرداخته است. در ادامه حسین احمدی و عبدالرسول خیراندیش (۱۳۹۱) نیز در پژوهشی کوشیدند به بررسی تأثیرات آذر کیوانیان بر شکل‌گیری باستان‌گرایی بر تاریخ‌نگاری معاصر پردازند اما در عمل تنها با اندکی استناد به متون داستیری به بررسی آرا و عقاید این فرقه پرداخته، کلیاتی را درباره تأثیرات این عقاید بر تاریخ‌نگاری سرجان مالکم، اعتضادالسلطنه و جلال‌الدین مطرح ساختند.

از همین رو در پژوهش پیش رو مسئله تأثیر متون داستیری بر روایت مورخان عصر قاجار از تاریخ ایران باستان مورد توجه قرار گرفته است. در این پژوهش کوشش شده است در آغاز با استناد به متون داستیری به طور ویژه دیدگاه‌های آذر کیوانیان در زمینه تاریخ‌نگاری بررسی شود و سپس تأثیر این دیدگاه‌ها بر روایت تاریخ‌نگاری دوره قاجار از تاریخ ایران باستان و نوع برخورد و تأثیرپذیری هریک از مورخان دوره از این متون از دوره فتحعلی‌شاه تا دوره مشروطه مورد بررسی قرار گیرد.

متون داستیری و روایت متفاوت از تاریخ ایران باستان

چند سده پیش از دوره قاجاریه و هم‌زمان با دوره شاه عباس یکم صفوی (حک: ۹۹۵-۱۰۳۸ق)، اکبر شاه بابری (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ق)، برای ایجاد وحدت در هند به دنبال ساختن یک دین جدید التقاطی بود (پورداد: ۲۹). در نتیجه به همگان آزادی داد تا در این زمینه بیان‌دیشند، بدین ترتیب کسان مختلف مشغول آیین‌سازی شدند. ابوالفضل دکنی، وزیر اکبر شاه نیز که می‌کوشید تا به پارسی‌سره بنویسد، آیینی مرکب از باورهای بودایی، برهمنی، زرتشتی، مسیحیت و اسلام به وجود آورد (بهار، ۱۳۸۱: ۲۸۴-۸۵/۳). آذر کیوان (م. ۱۰۲۶ق.) و پیروانش نیز که در ۹۷۸ق. از ایران به هند مهاجرت کرده و در شهر پته اقامت گزیده بودند، مکتبی اشراقی بنیان نهادند و آثاری شامل داستیر، شارستان

چهارچمن، دبستان مذاهب و آیین هوشنگ را به نگارش^۱ درآوردند (پورداود، ۲۵۳۵: ۴۶-۴۷؛ توکلی‌طرقی، ۱۳۷۳: ۵۸۹).

از تاریخ دقیق نگارش این آثار اطلاعی در دست نیست اما از استنادات آنها به هم می‌توان دریافت که نخست دساتیر مجهول‌المؤلف، سپس شارستان چهارچمن اثر بهرام بن فرهاد بن اسپندیار پارسی معروف به فرزانه بهرام (ح- ۱۰۳۴ق. / ۱۶۲۵م.) و سرانجام دبستان مذاهب مجهول‌المؤلف به نگارش درآمده است. دساتیر عبارت است از «نامه‌های آسمانی» که خداوند بر ۱۶ «وخشور» یا «شت» (پیامبر) به نام‌های مهاباد، جی افرام، شای کلیو، یاسان، گلشاه، سیامک، هوشنگ، تهمورس، جمشید، فریدون، منوچهر، کیخسرو، زرتشت، سکندر، ساسان نخست و ساسان پنجم فرو فرستاده بود. شاه - پیامبرانی که هریک در دوره‌هایی بر ایران و جهان حکومت کرده بودند (پورداود: ۳۱). شارستان شامل چهار «چمن» (بخش) در زمینه «گزارش آفرینش و احوال پیشدادیان»، «شکوه کیان و بعضی از مقاصد حکمت»، «گزارش اشکانیان و ساسانیان و پند و موعظه» و علم افلاک و نجوم بود و مجموعه نوشته‌هایی درباره احوال و مقامات شاه - پیامبران ایرانی را دربر داشت که گاه برای تأیید سخن خود از روایات اسلامی نیز سود می‌جست. دبستان مذاهب در ۱۲ «تعلیم» و هر تعلیم شامل چند «نظر» به معرفی ادیان و مذاهب گوناگون رایج در هند سده‌های ۱۰ و ۱۱ هجری از جمله آذرکیوانیان می‌پرداخت و به نظر می‌رسد هدف از نگارش آن همانند شارستان متزلزل‌ساختن بنیان‌های فکری پیروان سایر ادیان و سوق‌دادن آنان به سوی مذهب آذرکیوانی بوده است.

در این آثار علاوه بر کوشش در جهت سره‌نویسی، سخن از ایران‌پرستی و ادعای برتری ایرانیان بر تمامی نژادها رفته بود. فرزانه بهرام ابن فرهاد در چمن اول شارستان نوشت: «در نزد پارسیان و سکن ایران که بر همان طریق قدیم ثابت‌اند، ابنای پارس افضل مخلوقات‌اند هم به وجود عقلی و نقلی و حسنی و بواقی ناس فروتر از ایشانند» (فرزانه بهرام ابن فرهاد، ۵۴). حتی مناظره‌ای میان پیروان آذرکیوان پیرامون سخن میرجمال‌الدین انجوی

^۱ سخنان مانکجی در مقدمه‌ای که در این باره بر آیین هوشنگ نوشته از ترجمه به جای نگارش این آثار سخن گفته است (آیین هوشنگ: ۳ مقدمه مانکجی).

شیرازی مولف فرهنگ جهانگیری درباره مردم پارس آغاز شد که گفته بود: «از گذشت عرب همه طایفه به فضیلت مردم پارس نیستند [و] بعد از عربی هیچ زبانی فصیح تر و بهتر از پارسی نه» (همان: ۵۵). آذرکیوان از پاسخ به این ادعا پرهیز کرد اما موبد هوش یکی از یاران او پاسخ داد که «امکان ندارد که اعراب بر ناقصان عجم تفضیل داشته باشند» (همان جا). وی توانست «به دلایل عقلیه و نقلیه» ثابت کند که «پارسیان عدل انواع اند ایشان بر جماهیر اقوام عموماً الا نوامیس تفضیل دارند» (همان: ۶۸).

آذرکیوانیان در این راستا مدعی کهن ایرانیان درباره نخستین بشر بودن کیومرث را مطرح کرده و با برساختن جزئیاتی آن را کامل ساختند. توضیح آنکه باورهای توراتی - قرآنی در زمینه آفرینش، «آدم» را به عنوان نخستین انسان معرفی می کرد و از طوفان نوح به عنوان آغاز دوباره زندگی انسانها سخن به میان می آورد؛ درحالی که بنا بر روایت ایرانی که در تاریخ نوشته‌ها و آثار ادبی و دینی درج شده بود، نخستین انسان «کیومرث» بود و از طوفان نوح نیز سخنی نبود. روشن است که پذیرش روایت یهودی - اسلامی درباره آغاز آفرینش در معنای این بود که اقوام سامی از ایرانیان کهن ترند و نسل بشر از سرزمین آنان به نقاط مختلف جهان از جمله ایران پراکنده شده بود. پذیرش روی دادن طوفان نوح نیز در معنای گسست در تاریخ ایران و خالی از سکنه شدن آن و سامی نژاد تلقی شدن ایرانیان بود، درحالی که ایرانیان منکر این سخن بودند. مورخان دوره اسلامی این مشکل را در آغاز با حذف روایت ایرانی،^۱ سپس با محدود کردن طوفان نوح به سرزمین عراق^۲ و در نهایت با سخن گفتن از کیومرث در کنار آدم حل کردند.^۳ آذرکیوانیان این مسئله را به گونه دیگری

^۱ یعقوبی تاریخ خود را از کیومرث آغاز نکرد بلکه از آفرینش آدم آغاز به نگارش تاریخ کرد (ج ۱، صص ۳-۶). مسکویه نیز روی دادن طوفان نوح را با مبدأ قرار دادن آن پذیرفت و درباره کیومرث نیز نوشت: «گویند گیومرث دو بیست سال پس از طوفان می زیسته» (ج ۱، ص ۵۵).

^۲ ابوحنیفه دینوری در آغاز اثرش روایت ایرانی و توراتی آفرینش را به هم آمیخت (صص ۲۵-۲۸). بدین شکل که اگرچه نامی از کیومرث نبرد، از آفرینش آدم آغاز به نگارش کرد و از طوفان نوح سخن آورد اما به جهانگیر بودن آن اشاره ای نکرد (صص ۲۵-۲۶).

^۳ طبری در اشاره به آغاز آفرینش انسان برخلاف یعقوبی و دینوری به روایت ایرانی از این موضوع اشاره کرد (ج ۱، ص ۱۳۴). بلعمی در مورد آفرینش نخستین انسان ضمن آوردن روایت توراتی - قرآنی به روایت ایرانی در این زمینه نیز اشاره کرد (ج ۱، ص ۷۷، ۱۰۰). حمزه اصفهانی به روایت ایرانی از آفرینش اشاره کرد (صص ۱۰، ۱۲ و ۲۲) و از

جرح و تعدیل کردند. از دیدگاه آنان «بدایت وجود انسان معلوم نیست و علم بشری احاطه آن نکند» (کیخسرو اسفندیار، ۹ / ۱). با این حال اختلاف ایرانیان و اعراب را به راحتی قابل رفع می‌دانستند چرا که اختلاف بر سر نیای ایرانیان بودن کیومرث بلکه بر سر وقوع طوفان نوح و عالمگیر بودن آن، که موجب نابودی نژادهای مختلف و تداوم نسل بشر از نسل نوح گردید، بود. آذر کیوانیان با استناد به روایت‌های کهن ایرانی، که در آثار دوره اسلامی نیز مورد اشاره قرار گرفته بود، عالمگیر بودن طوفان نوح و در نتیجه از میان رفتن نژاد ایرانی را رد می‌کردند و سابقه تمدن ایرانی را به زمان «حضرت بزرگ آباد» که «از صد هزار سال‌ها پیشتر است» بازمی‌گرداندند (فرزانه بهرام ابن فرهاد: ۱۴-۱۳). از همین روی آنها برای کهن برنمودن ایرانیان تقسیم‌بندی تازه‌ای را مطرح و تاریخ ایران باستان را به دوره‌های پنج‌گانه آبادیان، جیان، شائیان، یاسائیان و گلشائیان تقسیم کردند. دوره گلشائیان خود به چهار زمانه پیشدادیان، کیان، اشکانیان و ساسانیان (کیخسرو اسفندیار: ۴۹ / ۱) تقسیم می‌شد. هریک از این سلسله‌ها سال‌های طولانی بر ایران و جهان حکومت کرده بودند. دورانی که آن اندازه طولانی بود که تنها با واحدهای زمانی بر ساخته آذر کیوانیان یعنی سلام، شمار، اسپار، راده، ار آده، راز، آزار و بی آزار قابل اندازه‌گیری بود. آنها این واحدهای زمانی را این گونه تعریف می‌کردند: «یک صد هزار را سلام گویند و صد سلام را شمار، و صد شمار را اسپار و صد اسپار را راده و صد راده را ار آده و صد ار آده را راز و صد راز را آزار و صد آزار را بی آزار گویند» (همان: ۱۱). آذر کیوانیان بر اساس این واحدهای زمانی، در فضای همزیستی مذهبی اکبرشاه در هند گزارش‌هایی ساختند که در آن ایرانیان قدیم‌تر از تمامی اقوام دیگر بودند. در این دیرینه‌سازی، «مه آباد» که میلیون‌ها سال پیش‌تر از کیومرث گلشاهی پدیدار شده بود، بسیار کهن‌تر از «آدم» برنموده شد (توکل‌ی طرقی، ۲۱-۲۲). در این روایت شاهنشاهان ایرانی نیز مورد توجه ویژه قرار گرفتند و در *شارستان چهارچمن* با سخن گفتن درباره حالات روحانی‌شان، مقام عارف و پیامبر یافتند و از آنان با عنوان «حضرت» یاد گردید (فرزانه بهرام بن فرهاد: ۲۳ و ۲۷). در *دبستان منزه*

طوفان نوح سخنی نگفت. مقدسی در اشاره به آفرینش نخستین انسان، ضمن اشاره به آدم به نخستین انسان به روایت ایرانی اشاره کرد (ج ۱، ص ۴۲۱). و به دیدگاه ایرانیان درباره طوفان نوح اشاره کرد (ج ۱، ص ۴۲۳).

از آنان بدین گونه یاد گردید: «باید دانست که ایزد متعال ملوک عجم را زیرکی و کیاست و هوشمندی تمام داده لاجرم علم ایشان به عمل مقرون و گفتار با کردار هم پیوند آمد. جهان جهان را چندین هزار سال متصرف بودند» (کیخسرو اسفندیار: ۴۹ / ۱).

رویکرد مورخان عصر قاجار به متون دساتیری

ورود صنعت نشر به هند و چاپ این آثار در آغاز سده سیزدهم / نوزدهم باعث مورد توجه قرار گرفتن این متون و ورود آنها به ایران شد (پورداود: ۲۵، ۲۷). با این حال این آشنایی زمانی گسترش یافت که مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا (۱۸۹۰-۱۸۱۳ م.) به نمایندگی از انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای بررسی وضعیت زرتشتیان در ۲ رجب ۱۲۷۰ هـ / ۳۱ مارس ۱۸۵۴ وارد ایران شد (شهمردان، ۱۳۶۳: ۶۱۷). به نظر می‌رسد وی که خود را از دودمان مه‌آبادیان و این متون را «آسمانی» می‌دانست (مسکویه، ۱۲۹۴: ۴۲۳ موخره مانکجی بر این اثر) سهم مهمی در انتشار این متون در ایران داشت. برای نمونه وی در نامه‌ای به میرزا فتحعلی آخوندزاده در تاریخ ۲۸ ربیع‌الاول ۱۲۹۳ ق. / ۲۳ آوریل ۱۸۷۶ م. نوشته است: «مستدعی است مرقوم شود نسخه دساتیر که بهترین کتب فارسیان و برترین گنجینه اسرار الهی است به نظر شریف رسیده است یا نه؟ اگر ملحوظ نیفتاده، مخلص یک نسخه ارسال خدمت نماید زیرا که از کتب سماوی فارسیان همان به فارسی ترجمه شده، سایر به زبان اصل باقی است» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۴۳۰). آسمانی معرفی کردن این متون در زمانه‌ای که گرایش به ایران باستان و نمادهای آن با اقبال نویسندگان و مورخان روبه‌رو شده بود و خود را در قالب سرهنویسی نیز نشان می‌داد بر گسترش رویکرد به این متون اثر نهاد.

با این حال روایت دساتیری تا مدت‌ها مورد توجه مورخان نبود تا آنکه سرجان مالکم برای نخستین بار از این متون در اثر خویش بهره گرفت. مالکم اثر خود را در ۱۸۱۵ م. به انگلیسی نوشت.^۱ ترجمه این اثر به فارسی در ۱۲۸۴ ق. به وسیله میرزا اسماعیل حیرت و

^۱ John Malcolm, (1815), *the history of Persia, from the most early period to the present time: containing an account of the religion, government, usages, and character of the inhabitants of that kingdom*, London: J. Murray.

سرجان مالکم، (۱۲۸۴ / ۱۸۶۷) *تاریخ ایران*، ترجمه اسمعیل متخلص به حیرت، بمبئی: ناصری.

چاپ در بمبئی باعث مورد توجه قرار گرفتن آن و نیز روایت دساتیر گردید. وی در این اثر از «سلسله مهاباد و پادشاهان قبل از کیومرث» نام برده و اشاره کرده است که «به اتفاق جمیع مورخان اسلام الا صاحب دبستان [مذاهب]، کیومرث اول پادشاه ایران است» (ملکم، ۱۳۸۰: ۱/۹). البته وی با دیدگاهی انتقادی به روایت دساتیری نگریسته و نوشته است: «قبل از شروع در تاریخ کیومرث باید ملاحظه شود که قرون بی‌شماری که به سلطنت سلاطین مزبوره داده شده است، چنان از حیث عقل و عادت خارج است که نسبت این ازمه به ادوار اجرام فلکیه مناسب تر می‌نماید تا به اطوار اجسام عنصریه که مدار تاریخ بر آن است، [...] لکن اخباری که ازین اوقات در دست است، چنین مهممل و تأویل طلب است که قابل التفات نیست، به جهت اینکه نه فایده تاریخ دارد و نه تفریح افسانه» (همان: ۱/۸). حتی در چاپ دوم کتاب در ۱۸۲۹م. به دیدگاه‌های منتقدانی همانند نوریس، ویلیام ارسکین، سیلوستر دوساسی و هامر در این زمینه اشاره کرد (Malcolm, 488 / 1). کنت دوگوبینو نیز در ۱۲۸۶ق. / ۱۸۶۹م. در تاریخ ایران خویش از این متون بهره گرفت (گوبینو، ۱۳۲۶: ۶۷-۷۰). این در حالی بود که اصالت و ارزش این متون در این زمان در اروپا به طور گسترده‌تری مورد تردید بود و کنت دوگوبینو با وجود مخالفت با این دیدگاه بدان اشاره کرده است (همان: ۷۰). بدین ترتیب بود که این متون با چنین دیدگاهی درباره تاریخ ایران باستان وارد ایران گردید و بر تاریخ‌نگاری این دوره تاثیر نهاد. مورخان این دوره به سه شکل برابر این روایت تازه واکنش نشان دادند:

۱- پذیرش بخشی از روایت دساتیری و برساختن روایتی تازه

در دوره محمدشاه و آغاز عصر ناصرالدین‌شاه هم‌زمان با رویدادهایی که نزدیک بود تاریخ‌نگاری ایران را دگرگون کند، تاریخ‌نگاری کهن نیز تا حدودی بر همان روند به راه خود ادامه داد. این دگرگونی‌ها در تاریخ‌نگاری ناشی از ارتباط و آشنایی با نگرش نو در زمینه تاریخ‌نگاری بود که امواج آن از راه‌های گوناگون به ایران می‌رسید. در این دوره نخستین اثرات متون دساتیری در تاریخ‌نگاری ایرانی جلوه‌گر و این خود عامل مؤثری در توجه به ایران و ایران‌گرایی شد.

علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه (م. ۱۲۹۸ق.). فرزند فتحعلی شاه/اکسیرالتواریخ را که تاریخی عمومی بود طی ۱۲۵۳-۱۲۵۹ق. به نگارش درآورد. به احتمال بسیار وی نخستین مورخ این عصر است که با متون دساتیری آشنایی یافت. در گزارش اعتضادالسلطنه «سلاطین ذواقتمدار ایل جلیل قاجار» به عنوان «طبقه چهاردهم» پادشاهان ایران که نخستین شان کیومرث پیشدادی بود معرفی شدند و از آن جا که «مراد این رساله ذکر شهریاران ایران» بود، ذکر پیامبر اسلام، خلیفه نخست و امامان شیعه از آن حذف شده و به دیگران نیز به اعتبار اقتدار و حکمرانی که زمانی بر ایران داشتند اشاره شد (اعتضادالسلطنه، گک ۲۵ الف، ۲۷ الف). با این حال وی در *اکسیرالتواریخ* همچنان به شاکله اصلی و زمان-بندی سنتی گزارش تاریخ عمومی وفادار ماند و با وجود تأکید بر جایگاه ایران، بخش اسلامی تاریخ ایران را نادیده نگرفت یا فرونکاست. وی ضمن اشاره به اخبار مربوط به زمان زیستن کیومرث و بحث طوفان وی را از نسل سام بن نوح نامید (همان: گک ۵ الف) و بدین ترتیب وقوع طوفان را پذیرفت. با این حال در جایی در سخن از طهمورث به نقل از «فرقه‌ای از مورخین» وی را به کیش مهابادیان دانسته و به *دبستان مذهب* استناد جسته است (همان: گک ۶ الف).

در همین دوره و در ۱۲۵۸ق. محمدتقی سپهر (م. ۱۲۹۷ق.) به نگارش *ناسخ‌التواریخ* که تاریخی عمومی بود پرداخت. سپهر در این اثر از منابع دساتیری چاپ شده در هند همانند *دساتیر و دبستان مذهب بهره* گرفت. او از *دساتیر* نام برده و آن را به زبانی آسمانی پنداشته است (سپهر، بی تا: ۷۴ و ۱۲۷ / ۱). سپهر برخی از مطالب این منابع را آورده و با درآمیختن آن با روایت کهن از آفرینش انسان کوشیده تا تاریخ اسطوره‌ای ایران را مورد بازنگری قرار دهد. سپهر در ذکر «طبقات عجمان» اشاره می‌کند که «برآند که عالم هرگز از بنی آدم خالی نبوده و بی‌زن و مرد و رسم زناشویی نتواند شد که آدمی پدید آید» (سپهر، بی تا: ۷۳ / ۱). از این رو در «ذکر سلطنت صننادید عجم در معموره قبل از هبوط آدم علیه السلام» از «پنج طبقه»: مه‌آبادیان، جیان، شائیان، یاسانیان و گلشائیان نام برد (سپهر، بی تا: ۷۶-۷۳ / ۱). وی در اشاره به پنجمین طبقه ذیل عنوان «ذکر طبقه پنجم از سلاطین عجم که اول ایشان آدم و ظهورشان مطابق ظهور ابوالبشر است و ایشان را گلشاهیان

گویند» نوشت: «همانا این طبقه را عجمان سلسله پنجم سلاطین گلشاهیان خوانند و گلشاه را پسر یاسان آجام داند و گویند کیومرث همان است و چون مردم پراکنده را فراهم کرد و ابوالبشر لقب یافت» (سپهر، بی تا: ۷۶ / ۱). البته او به گزارش‌هایی که در این بخش آورده با تردید می‌نگریسته و به همین دلیل نوشته است: وی «ضمانت نکند که این اخبار از نوادر غیب و مصون از مصادر ریب باشد» (سپهر، بی تا: ۷۳ / ۱). به نظر می‌رسد همین عامل باعث شده باشد که وی در گزارش «وقوع طوفان نوح» به روایت توراتی - قرآنی در این باره اشاره کند بدون آنکه از دیدگاه «عجمان» در این بار سخنی به میان آورد (همان: ۲۴-۱۲۳). به علاوه وی در ادامه از «کیومرث بن سام بن نوح» گزارشی آورده و آن اینکه «به اتفاق مورخین اول شخص است که بعد از طوفان عالم قانون جهانگیری نهاد» (همان: ۱۲۶).

پس از سپهر، رضاقلی خان هدایت لله‌باشی *فهرس‌التواریخ*، *روضه‌الصفای ناصری* و *نژادنامه* را به نگارش درآورد. اشارات وی در فرهنگ *انجمن آرای ناصری* به متون دساتیری نشان از آشنایی وی با آنها دارد (هدایت، بی تا: ۴-۵). با این حال این آشنایی بازتاب چندانی در دو اثر نخست نیافت. *فهرس‌التواریخ* وی سال‌شمار رویدادها از هجرت تا ۱۲۶۵ ق. بود (هدایت، ۱۳۷۳: ۲۰). وی در این اثر اشاره کرده است که «هنود و مجوس به دوره‌های بی‌آغاز و انجام قائل‌اند» (همان: ۱۹) اما از آن‌جا «تواریخی که قبل از بروز دین مبین و ظهور حضرت خاتم‌النبین بوده به واسطه تصارف زمان و تقالیب اوان، اعتماد را نشاید و در آن اختلاف بسیار است» (همان: ۱۸) از اشاره به جزئیات بیشتر خودداری کرد. افزون بر این وی در *روضه‌الصفای ناصری* نیز اشاره‌ای به علت این مسئله کرد که «بر اقوال مورخین قبل از اسلام اعتمادی نتوان کرد و آنچه مورخین اسلام نیز از زمان قدیم و ایام عمر انبیا و زمان ملک پادشاهان گویند و نگارنده صاحب سلیقه مستقیم داند که اعتماد را نشاید، چه در اصول و فروع آن چندان اختلاف است که از حیر بیان بیرون خواهد بود، و غالب مورخین بلاتحقیق از نام‌های گذشتگان نقلی کرده‌اند و سخن از روی عقل نگفته‌اند (میرخواند، ۱۳۸۰: نود و دو / ۱). اشارات وی در مقدمه‌ای که بر نخستین جلد *روضه‌الصفای* نوشته، حکایت از بی‌توجهی وی به گزارش‌های متون دساتیری دارد چرا که وی در این

بخش تنها به پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان به عنوان پادشاهان ایران باستان اشاره کرده است (میرخواند، ۱۳۸۰: نود و دو / ۱).

با وجود این سومین اثر هدایت یعنی *نثر/دنامه*، متأثر از متون دساتیری دگرگونی‌هایی را در گزارش تاریخ بازتاب داده است. مقدمهٔ این اثر به پارسی سره در نهایت سادگی نوشته شده است. از نظر تاریخ‌نگری نیز این اثر متأثر از جریان ایران‌گرایی، که در این دوره بروز و ظهور یافته بود، به بررسی نسب و کارنامهٔ ۱۸ طبقه از فرمانروایانی که در دورهٔ پس از اسلام در ایران و هند حکومت داشتند و نسب‌شان به خاندان‌های کهن ایرانی می‌رسید پرداخته است. بی‌گمان عامل نگارش این اثر هم برخلاف دو اثر پیشین، نه دستور ناصرالدین شاه بلکه تشویق مانکجی لیمجی هاتریا نمایندهٔ پارسیان هند در ایران بود. تشویق وی باعث شد که «چیزی تازه نباید بنگارم که چون روزگار پادشاهان ایران سپری شد آیا از تخمه و نژاد آن گروه کسی پادشاهی و افسر دارائی رسید یا دیگر بار بر سریر بزرگی بار نیافتند و به جهانداری و کامکاری نرسیدند و از من بخواست که اگر [از] نژاد بزرگان و تخمهٔ شاهان ایران مردی [به] بزرگی رسیده و خداوند کیانی و سترگی شده در نامه‌ای برنگارم و لختی از نهاد و نژادش برشمرم» (هدایت، ۱۲۷۴: گ ۳). به نظر می‌رسد این موضوع هم متأثر از نگرش دساتیری باشد چرا که فرزانه بهرام نیز در *شارستان* در این باره نوشته است: «بعد از ایشان [= ملوک فرس] سلطنت به ابنای ایشان رسیده چنان که طاهریان که از نژاد شهنشاه منوچهراند و یعقوب لیث نسب او به غبادشاه پور حضرت شاهنشاه پرویز می‌رسد. خسروان غزنوی ایشان خود را از نژاد یزدگرد شهریار می‌دانند و سلاطین آل‌بویه از نژاد بهرام گورند و سلجوقیان سلجوق به سی پشت به افراسیاب می‌رسد» (فرزانه بهرام بن فرهاد، ۱۴۵). در این اثر هدایت برخلاف دو اثر پیشین‌اش، به شرح دلاوری‌های فرمانروایان ایرانی نژاد پرداخت و از ذکر کارنامهٔ سلاطین عرب، ترک و مغول خودداری کرد. «این بزرگان و شاهان و شاهزادگان پارسی نژاد که درین نامه گرد کرده‌ام همانا هشتمه [هیجده] گروه بوده‌اند و از کار آنان لختی برشمرده آید و چون پَرورِ آنان به پادشاهان

کیانی و ساسانی نژادان ایرانی می‌پیوندند و از نژاد هر تخمه ...^۱ می‌دهد این نامه را نژادنامه نام نهادم» (هدایت، ۱۲۷۴: گک ۳).

هدایت در آغاز این اثر در بخشی با عنوان «نخست مقدمه در ذکر پنج طبقه از پادشاهان ایران علی‌الجمال و بیان نامه شاهان باستان» از مه آبادیان، جیان، شائیان، یاسائیان و گلشائیان نام می‌برد: «پادشاهان ایران تا زمان یزدجرد شهریار پنج گروه بوده‌اند: اول نژاده مه‌آباد نخستین پیمبر و پادشاه ملک عجم که چنان که در دبستان [المدهب] آمده زمان مملکت او و اولادش صد زاد سال کیوانی امتداد یافته [...] و دست‌ان باستانی بلغت آسمانی بر او نازل شد. [...] و از پارسیان گویند مکه خانه مه‌آباد بوده و وی بنیاد نموده و آن را مه-گه می‌نامیدند یعنی جای مه. چه گاه و گه به معنی جای است» (هدایت، ۱۲۷۴: گک ۴). وی نیز همانند سپهر در پرداختن به طبقه پنجم یعنی گلشاهیان و ذکر کیومرث به عنوان نخستین بشر تردید به خود راه داده و نوشته است: «طبقه پنجم گلشائیانند و اول آنان را آدم خوانند و ظهورش مطابق ظهور آدم خاکی ابوالبشر است و فارسیان گلشاه را پسر یاسان آجام دانند و [...] آدم خاکی و گلشاه از القاب اوست و از اولادش سیامک و هوشنگ و تهمورس و جمشید و افریدون و مینوچهر و کیخسرو و زردشت یعنی دشمن زر و ذر ساسان اول و آذر ساسان پنجم حکیم فرزانه و خسور یگانه بوده‌اند و این سلسله تا زمان یزدگرد بن شهریار شش هزار و بیست و چهار (۶۰۲۴) و پنج‌ماه قمری پادشاهی داشته‌اند» (هدایت، ۱۲۷۴: گک ۵). با نگارش این اثر می‌توان هدایت را به نوعی پیشکسوت جلال‌الدین میرزای قاجار در نگارش نامه خسروان به شمار آورد.

۲- پذیرش کامل روایت دساتیری

مدتی پس از هدایت، جلال‌الدین میرزا یا «جلال پور فتحعلی شاه قاجار» (م. ۱۲۸۹ق.) به نگارش نامه خسروان پرداخت. در این حال گرایش به بی‌دینی و یا دین زرتشت نشان می‌داد و از راه هم‌نشینی با شاهزاده زندگی، امامقلی خان متخلص به «غارت» به سره‌نویسی تمایل داشت. به احتمال بسیار ارتباط وی با مانکجی لیمجی هاتریا بر این علایق تأثیر

^۱ یک واژه خوانده نشد.

گذاشت (امانت، ۱۳۷۷: ۸، ۲۵ و ۳۶). با چنین شوری و با تشویق مانکجی، وی نامه خسروان: داستان پادشاهان پارس به زبان پارسی که سودمند مردمان به ویژه کودکان است را در سه نامه (جلد) در ۱۲۸۵ / ۱۸۶۸-۱۸۶۹م، ۱۲۸۷ / ۱۸۷۰م. و ۱۲۸۸ / ۱۸۷۱-۱۸۷۲م. در تهران به چاپ رساند.

ارتباط جلال‌الدین میرزا با مانکجی زمینه‌آشنایی‌اش با متون داستیری را فراهم ساخت. بدین ترتیب وی در نامه نخستین به شدت از متون داستیری تأثیر پذیرفت و از منابعی چون دبستان‌المذاهب، شارستان چهارچمن، تهمورس نامه، جاماسب دانشور در آینه آیین (جلال‌الدین میرزا، ۱۳۲۴: ۳، ۱۹، ۲۳، ۳۵ / نخستین نامه) بهره گرفت. بدین ترتیب برخلاف تاریخ‌های جهانی با خط‌های دوگانه پیامبران ابراهیمی و پادشاهان ایرانی، روایت شاه-پیامبران افسانه‌ای پیش زرتشتی برگرفته از متون داستیری را به‌طور کامل جایگزین روایت توراتی-قرآنی کرد و سپس آن را با روایت سلسله‌های افسانه‌ای شاهنامه ادامه داد (Amanat, 2004: 374). در پی تأثیرپذیری از متون داستیری او روایت‌های این آثار در زمینه سلسله‌های ایرانی پیش از آفرینش کیومرث را به‌طور کامل پذیرفت و اشاره کرد: «پادشاهان کشور ایران به همداستانی پارسیان تا هنگام یزدگرد شهریار پنج گروهند: آبادیان، جیان، شائیان، یاسائیان و گلشائیان» (جلال‌الدین میرزا، ۱۳۲۴: ۳ / نامه نخستین). و از کیومرث به‌عنوان «نخستین کسی که آیین شهریاری به جهان آورد» سخن گفت (همان: ۷). هیچ اشاره‌ای به طوفان نوح نکرد و به پیروی از این متون روایتی کاملاً باشکوه از تاریخ باستانی ایران و شاهنشاهان آن ارائه داد که در سراسر نامه نخستین اثرش آشکار است.

۳- نقد و ردّ روایت داستیری

در دوره ناصری پرکارترین مورخ دوره قاجار یعنی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (م. ۱۳۱۳ق.) ظهور کرد. وی در ۱۲۹۲ق. در نگارش تاریخ ایران توجه ویژه‌ای به متون داستیری نشان داد. به نظر می‌رسد که آشنایی وی با تاریخ ایران اثر سرجان مالکم باعث این توجه شده باشد. هدف وی از نگارش این کتاب «نگاشتن فهرستی از اسامی پادشاهان ایران از اول وضع سلطنت در این مملکت که به عقیده پارسیان از مه‌آبادیان بوده و مدت

سلطنت ایشان و حوادث معلومه عمده‌ای که در زمان حکمرانی آنها روی داده تا این وقت» (اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۲: ۳۰). وی به نقل از «تواریخ عجم»، «مورخین پارسی» و «مورخین عجم» نوشت: «عقیده مورخین عجم این است که این عالم هرگز از بنی آدم خالی نبوده و همیشه قانون شهریاری و سیاست مدن دایر و برقرار بوده است ولی آنچه را ایشان خبر می‌دهند از سلاطین که در مملکت ایران سلطنت کرده‌اند الی الان پنج طبقه بزرگ‌اند که آخرین طبقه نیز به طبقات عدیده منشعب می‌شود چنان که بیاید و اسامی پنج طبقه اولیه از این قرار است: ۱. مه‌آبادیان ۲. جیان ۳. شائیان ۴. یاسائیان ۵. گلشاهیان». در ادامه نیز به زمان‌بندی ویژه متون دساتیری پرداخته است: «و چون در مدت سلطنت چهار طبقه قبل از گلشاهیان ذکر سلام و شمار و اسپار و زاد می‌شود لازم است ترجمه این الفاظ را به طور عقیده پارسیان بیان نمایم. بنابراین سلام صد هزار سال است و صد سلام یک شمار و صد شمار یک اسپار و صد اسپار یک زاد» (همان: ۳۳).

این رویکرد چندان دوام نیاورد و اعتمادالسلطنه طی ۱۳۱۱-۱۳۰۸ق. در نگارش درر *التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان برخلاف تاریخ ایران*، که ترجمه گونه‌ای است از اثر جورج راولینسن^۱ روایت دساتیری را رد کرد و در مقابل کوشید تا با بهره‌گیری از پژوهش‌های نوین گزارشی نو از تاریخ باستانی ایران ارائه دهد و از «سلاطین خانوادۀ اکمنید» [هخامنشی] که «پادشاهان آ نشان» بودند سخن آغاز کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۸-۱۳۱۱: ۶-۱/۷). به نظر می‌رسد این رویکرد ناشی از آشنایی اعتمادالسلطنه با آثار سیلوستر دسائی خاورشناس فرانسوی و از منتقدان متون دساتیری باشد که در نگارش این اثر مورد توجه وی قرار گرفته بود. از همین روی اعتمادالسلطنه برخلاف جلال‌الدین میرزا و میرزا آقاخان کرمانی، که متأثر از متون دساتیری به تعریف از پادشاهان ایران باستان و باشکوه برنمودن ایران باستان پرداختند، تصویری منصفانه از این دوره ارائه داد و حتی متأثر از منابع غربی به ویژه اثر راولینسن اشاره کرد که «اشکانیان اصلاً ایرانی نبوده‌اند» (همان: ۱/۲۰۲).

پس از وی میرزا آقاخان کرمانی (م. ۱۳۱۴ق.) در *آئینه سکندری* (نگارش ۱۳۰۷-۱۳۰۹ق.)، و *نامه باستان* (نگارش ۱۳۱۳ق.) به نقد تاریخ‌نگاری دساتیری پرداخته است.

¹ George Rawlinson, (1873), *the Sixth Great Oriental Monarchy (Parthian)*, London.

آیین سکندری که بنا بود تاریخ عمومی ایران تا روزگار نویسنده باشد با مرگ او به پایان نرسید و تنها تاریخ باستانی ایران را دربر گرفت. نامه باستان نیز اثر تاریخی منظومی است که تاریخ ایران در دوره باستان را دربر می‌گیرد.

کرمانی با وجود آنکه محتوای داستیر را جعلی دانسته، وجود آبادیان و آجامیان را به لحاظ تاریخی پذیرفته و نوشته است: «سلطنت اینان [=آبادیان] در ایران تقریباً قبل از آجامیان بوده ولی به واسطه قدمت بسیار از احوال این گروه چیزی معلوم نیست و هیچ کس تاریخ ایشان را ننگاشته. و کتاب داستیر را که به مه‌آباد نسبت می‌دهند ظاهراً از مجعولات زمان اکبرشاه هندی است و آنچه در دبستان [المند/هب] و [شارستان] چارچمن از احوال مه‌آباد می‌باشد اقتباس از کتب هندوان و اساطیر مهادیو و مهابهارات و بید و شاستر است و مأخذ اصلی دیگر ندارد» (کرمانی، ۱۳۸۹: ۵۴-۵۳؛ نیز ۲۵ و ۵۵-۵۶؛ همو، ۱۳۴۰: گک ۳۸؛ همو، ۱۳۸۷: ۴۵ و ۵۳). در جای دیگر باز هم از دبستان مند/هب انتقاد می‌کند: «آنچه در دبستان نوشته که سال‌های دراز و قرون بی‌شمار بعد از آبادیان طبقه جیان و شایان و یاسانیان سلطنت راندند، این سخن نیز از همان جمله مبالغات شاعرانه هندوان است که میان دو طبقه چندان فاصله دیر و دراز نکشیده و در اسامی نیز سهو کرده چه ظن غالب آن است که جیان و شایان دو طبقه نباشند. و یاسان آجام نیز از همان آجامیان باشد بلکه سلطنت آبادیان هم طول نکشیده است و آنچه به نظر می‌رسد در اواخر زمان آبادیان بعضی از اقوام بنی‌حام که آنان را اهریمن و دیو می‌گفتند از سمت افریقا یا جزیره العرب بر ایران هجوم آورده پادشاه آخرین را که از آبادیان بوده و دائم به پرستش یزدان می‌پرداخت بکشتند و تخت ایران بگرفتند. بعد از مدتی اندک کیومرذ که به معنای بزرگ و وطن باشد یا کیومرذ یعنی مرد پاک و شاید شای مهبول و جی آلالد و جی افرام نیز اسامی او بوده بیخ و تبار آنان را از ایران برکنند و سلطنت آجامیان را تشکیل داد» (همان: ۵۶). از همین روی کرمانی «تاریخ قرون اولی» را به «عصر» تقسیم کرد: «۱. عصر خرافات و اساطیر و آن شامل به احوال آبادیان و پهلوانان است به طریق افسانه و داستان. ۲. عصر تاریکی یعنی اوقات مشکوکه مانند عصر آجامیان و پیشدادیان. ۳. عصر شفق آمیز است یعنی اوقات مظنوننه مانند احوال کیان و اشکانیان. ۴. عصر منور است یعنی اوقات معلومه مانند تاریخ ساسانیان و پس

از زمان ساسانان داخل در عصر منور و اوقات معلومه خواهد بود به نحو اولی» (کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۲). با این حال روایت خود را با برخی از یافته‌های نو آمیخته و برای نمونه عامل فروپاشی حکومت پیشدادیان را «اقوام کلدانی و تازی» دانسته (۱۳۸۹: ۲۵) و یا از «سلالة ماردوشان» نام برده و آنان را همان «اقوام هیک سُس و نامرده بابل» دانسته و نیز از «خانواده هخامنشی (آکمید)» (همان: ۲۶) و «سلالة کیان در مدی» (همان: ۲۷) و «سلوکید» (همان: ۲۸-۲۷) نام برده است. با این حال کرمانی با وجود انتقاد از متون دساتیری، متأثر از آنان درباره تاریخ ایران در دوره سلسله‌های افسانه‌ای دساتیری به مبالغه نیز سخن گفت (← همان: ۵۷ و ۶۰). به نظر می‌رسد وی متأثر از اثر سرجان مالکم (همان: ۲۹۸ و ۳۸۳) به متون دساتیری روی آورد.

سید جمال‌الدین اسدآبادی نیز اثری به نام *تاریخ اجمالی ایران* از خود برجای نهاده است. این اثر مجموعه مطالبی است که سیدجمال در ۱۳۰۳ق. فهرست‌وار بیان کرد و فرصت‌الدوله شیرازی آن را در مقدمه دیوان خود در ۱۳۳۳ق. به چاپ رساند (الحسینی، ۱۳۷۹: ۷-۸). سید جمال در این اثر «بنابر آنچه تاریخ اهل اروپا و غیرهم گواهی می‌دهد و آثار قدیمه و خطوط منقوره بر احجار عمارات سلاطین، شاهد بر آن است» (همان: ۳۹) به بیان تاریخ ایران می‌پردازد. از این رو با شک و تردید از تاریخ‌نگاری دساتیری یاد کرده و نوشته است: «خیلی اختلاف در اعتقادات اهل تاریخ دیده‌ام، پاره‌ای از مورخین نامی از ایزدیان و یزدانیان و آبادیان و هوشیان و انوشکان و آذریان و آذرهوشنگیان می‌برند و آنها را قبل از هبوط حضرت آدم می‌دانند و بعضی بعد از هبوط باز به اختلاف. جماعتی دیگر اسمی از مه‌آبادیان برده و آنها را یک طبقه از سلاطین شمرده‌اند، بعد از آن "جیان" از آن به بعد "شائیان" بعد از آن "یاسانیان" از آن بعد "گلشاهیان" و این طبقات را قبل از هبوط دانسته‌اند و در بعضی تواریخ است که گلشاه کیومرس است و چون مردم را متفرق ساخت، یعنی از او پراکنده شدند لهذا او را "ابوالبشر" خواندند» (همان: ۴۰). این نشان می‌دهد که سیدجمال با تاریخ‌نگاری دساتیری نیز آشنایی داشت. چنان‌که در اشاره به هوشنگ نوشت: «هوشنگ - یا پسر کیومرس یا پسرزاده آن است آن را عادل دانند و پارسیان پیغمبرش خوانند» (همان: ۴۱). اما وی در ادامه از «هخامنشیان» و «سلفکیان» یاد

کرده هرچند همانند کرمانی آن را با تاریخ اساطیری آمیخته است (همان: ۴۷ و ۴۱). سیدجمال با وجود نقد روایت دساتیری و کوشش برای ارائه روایتی منصفانه از وضعیت ایران در دوره باستان تا اندازه‌ای تحت تأثیر تصویر ارائه شده در متون دساتیری قرار گرفته و تصویری باشکوه از آن دوره ارائه کرده است (← همان: صص ۴۲-۴۲، ۴۹).

واپسین مورخ این دوره میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی در دو اثرش (تاریخ سلاطین ساسانی که طبقه چهارم از ملوک فرس یا پادشاهان عجم بوده‌اند و تاریخ ایران از اول تاریخ تا کنون به سبک این عصر و زمان در دو جلد) به تاریخ‌نگاری اروپایی گرایید و به انتقاد از تاریخ‌نگاری و متون دساتیری پرداخت. وی به عنوان مورخی دقیق که از محتوا و زبان متون دساتیری شگفت‌زده شده بود در ۱۳۱۹ق. نامه‌ای به انجمن زرتشتیان یزد نوشت و نظر آنان را در این باره پرسید و از این راه برساخته‌بودن این متون را دریافت (پورداد، ۲۴). از همین روی وی در تاریخ سلاطین ساسانی که طبقه چهارم از ملوک فرس یا پادشاهان عجم بوده‌اند نوشت: «پوشیده نیست که قبل از بعثت [...] چهار طبقه ملوک در ممالک محروسه ایران [...] پادشاهی کرده‌اند و آن طبقات‌اند که مورخین و مصنفین محترم هر کشور از آنها به ملوک فرس و سلاطین عجم تعبیر نموده و پیش از این چهار طبقه که شهریاران کیانی و خلفای اسکندر کبیر و سلاطین اشکانی و ملوک ساسانی باشند اگرچه از طبقات دیگر مثل پیشدادیان یا گلشائیان و یاسائیان و شائیان و جیان و آبادیان نام می‌برند و شرح‌ها بین الاجمال و التفصیل می‌دهند، اما چون اسنادی که در صحت تواریخ و سیر ایشان بدان مستند توان شد به دست نیست امروز محققین از علمای تاریخ اعتباری به آن کار قرار نمی‌دهند و آن حکایات را از مقوله اسمار و افسانه‌های ناستوار و اساطیر اولین می‌خوانند» (ذکاءالملک، ۱۳۱۴-۱۳۱۳: ۱/۵). وی در سایر آثارش نیز با روی گردانی از متون دساتیری به پژوهش‌های مورخان فرنگی توجه کرد و ضمن نام‌بردن از هخامنشیان به عنوان نخستین حکومت ایرانی تصویری منصفانه از آنان ارائه داد (همو، ۱۳۱۸: ۱/۱۴؛ همو، ۱۳۲۶: ۲/۹) و حتی به انتقاد شدید از پادشاهان ایرانی پرداخت (← همو، ۱۳۲۶: ۲/۸۷).

نتیجه

در دوره صفویه روایت دساتیری از تاریخ باستانی ایران در هند توسط ایرانیان مهاجر شکل گرفت. ورود صنعت چاپ به هند زمینه چاپ این آثار و ورود آنها به ایران را توسط مانکجی نماینده زرتشتیان هند به ایران فراهم ساخت. آسمانی معرفی کردن این متون در زمانه‌ای که گرایش به ایران باستان و نمادهای آن با اقبال نویسندگان و مورخان روبه‌رو شده و خود را در قالب سره‌نویسی نیز نشان می‌داد بر گسترش رویکرد به این متون تأثیر نهاد. بدین ترتیب مورخان عصر قاجار پیش از آشنایی با روایت فرنگی از تاریخ ایران باستان با روایت دساتیری آشنا گردیدند. روایت اخیر با روایت کهن پذیرفته‌شده درباره آفرینش نخستین انسان و سلسله‌های باستانی در تعارض بود. در کل مورخان این دوره سه نوع واکنش نسبت به روایت دساتیری از خود نشان دادند: اعتضادالسلطنه، سپهر و هدایت به عنوان نخستین مورخان عصر قاجار با درآمیختن این دو روایت، روایت تازه‌ای را بر ساختند. در این میان جلال‌الدین میرزا تنها مورخ عصر قاجار بود که به طور کامل روایت دساتیری از تاریخ ایران باستان را پذیرفت که با نوعی مبالغه درباره دوره باستانی تاریخ ایران همراه بود. تنها آشنایی با تاریخ‌نوشته‌هایی فرنگی منتقد متون دساتیری و کسب اطلاع از انجمن زرتشتیان یزد بود که مورخان این دوره را از جعلی بودن و «آسمانی» نبودن این متون آگاه کرد. با وجود اینکه اعتمادالسلطنه در نهایت، کرمانی و اسدآبادی به رغم درآمیختن روایت‌ها و فروغی به طور کامل این روایت را رد کردند و به پژوهش‌های نوین فرنگی روی آوردند به میزانی دیدگاه مبالغه‌آمیز این روایت از تاریخ باستانی را پذیرفتند. همین دیدگاه در سال‌های بعد زمینه را برای بروز دیدگاه‌های مبالغه‌آمیز درباره تاریخ باستانی ایران که مستند به پژوهش‌های فرنگی نیز گردیده بود فراهم ساخت.

منابع و مآخذ

- احمدی، حسین و عبدالرسول خیراندیش (۱۳۹۱). «آذرکیوانیان و تأثیر آنان بر باستان‌گرایی در تاریخ‌نگاری معاصر ایران». *فصلنامه تاریخ ایران*، ش ۱۲. تابستان و پاییز، صص ۱-۳۱.

- اعتضادالسلطنه، علی قلی میرزا پسر فتحعلی شاه (۱۲۵۹ق). **اکسیرالتواریخ**. ج ۱. نسخه خطی شماره ۱۲۳۸. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۲۹۲ق). **تاریخ ایران**. طهران.
- _____ (۱۳۰۸-۱۳۱۱ق). **درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان**. طهران: دارالطباعة دولتی.
- الاصفهانی، حمزه بن الحسن (بی تا). **تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلاه و السلام**، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیاه.
- امانت، عباس (۱۳۷۷). «پور خاقان و اندیشه بازیابی تاریخ ملی ایران: جلال‌الدین میرزا و نامه خسروان». **فصلنامه ایران‌نامه**. س ۱۷. ش ۴. زمستان. صص ۵-۵۴.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۵۷). **القبای جدید و مکتوبات**. به اهتمام پروفیسور حمید محمدزاده. تبریز: نشر احیا.
- آئین هوشنگ (۱۲۹۶ق). **مقدمه و خاتمه مظلوم مسافر مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا یزدانی ملقب به درویش فانی**. طهران: بی تا.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۸۰). **تاریخنامه طبری: گردانیده منسوب به بلعمی**، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، ۲ ج، تهران، انتشارات سروش.
- بهار، محمدتقی. **سبک‌شناسی**. ج ۳. تهران: زوار، ۱۳۸۱.
- پوردادود، ابراهیم (۱۳۵۵). «دساتیر» در: **فرهنگ ایران باستان**. زیر نظر بهرام فره‌وشی. بخش نخست. چ ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. صص ۱۷-۵۱.
- توکلی طرقی، محمد (۱۳۸۲). **تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ**. تهران: نشر تاریخ ایران.
- جلال‌الدین میرزا (۱۳۲۴ق. / ۱۲۸۴). نامه خسروان: **داستان پادشاهان پارس به‌زبان پارسی که سودمند مردمان بویژه کودکان است**. نخستین نامه از آغاز آبادیان تا انجام ساسانیان. دومین نامه از آغاز طاهریان تا انجام خوارزمیان. سیمین نامه از آغاز

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س) / ۷۷

چنگیز خان تا انجام زندیان. بمبئی: به دست یاری خانصاحب میرزا محمدخان ملک
الکتاب مظفری پریس.

- الحسینی، السید جمال (۱۳۷۹). **تاریخ اجمالی ایران و تمه البیان فی تاریخ
الافغان و البیان فی الانجلیز و الافغان**. اعداد و تقدیم سیدهادی خسروشاهی.
تهران: کلبه شروق.

- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۸۶). **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی
دامغانی، تهران، نشر نی.

- ذکاءالملک فروغی، میرزا محمدحسین و میرزا محمدعلی خان. (۱۳۱۴-۱۳۱۳ق.). **تاریخ
سلاطین ساسانی که طبقه چهارم از ملوک فرس یا پادشاهان عجم بوده‌اند**. ج ۱. تهران:
اداره انطباعات.

- ذکاءالملک فروغی، میرزا محمدحسین خان و معتمدالسلطان میرزا محمدعلی خان.
(۱۳۱۸ق.). **تاریخ ایران از اول تاریخ تا کنون به سبک این عصر و زمان**. ج ۱.
تهران: شرکت طبع کتاب.

- ذکاءالملک [فروغی، میرزا محمدحسینخان] و میرزا محمدعلیخان ذکاءالملک (۱۳۲۶-
ق.). **تاریخ ایران از اول تاریخ تا کنون به سبک این عصر و زمان**. ج ۲.
تهران: شرکت طبع کتاب.

- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۷۷). **ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه)**. ج ۱: از آغاز
تا پایان سلطنت فتحعلی شاه. به اهتمام جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.

- سپهر، محمدتقی (بی تا). **ناسخ‌التواریخ**. کتاب اول. ج ۱. طهران: چاپ سنگی.

- شهرمدان، رشید (۱۳۶۳). **تاریخ زرتشتیان**. تهران: فروهر.

- فرزانه بهرام بن فرهاد (بی تا). **شارستان چهار چمن**. بی جا: بی نا.

- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵). **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱ و ۱۶، تهران،
انتشارات اساطیر.

- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۸۷). **نامه باستان**. به کوشش علی عبداللہی‌نیا. کرمان: نشر مرکز کرمان‌شناسی.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۴۰ق). **صد خطابه**. نسخه خطی شماره ۷۷۲. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- کرمانی، میرزا عبدالحسین‌خان. (۱۳۸۹). **آئینه سکندری: تاریخ ایران از زمان ماقبل تاریخ تا رحلت حضرت ختمی مرتبت**. به اهتمام علی اصغر حقدار. تهران: نشر چشمه.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۲۰۰۰). **سه مکتوب**. به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه. آلمان: انتشارات نیما.
- کیخسرو اسفندیار (۱۳۶۲). **دبستان مناهب**. با یادداشت‌های رحیم رضازاده ملک. تهران: کتابخانه طهوری.
- گوینو، کنت (۱۳۲۶). **تاریخ ایرانیان**. ترجمه ابوتراب خواجه‌نوریان (نظم‌الدوله). مقدمه نصرالله فلسفی. تهران: شرکت مطبوعات.
- مجتبیایی، فتح‌الله (۱۳۷۴). «آذر کیوان»، در: **دایره‌المعارف بزرگ اسلامی**. ج ۱. زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۲۹۴ق.). **جاویدان خرد**. ترجمه ابن شمس‌الدین محمدحسین. [همراه با موخره‌ای از] مانکجی لیم‌جی هوشنگ هاتریا. [تهران]: بی‌نا.
- معین، محمد (۱۳۳۶). «آذر کیوان و پیروان او». **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**. ش ۳۹. فروردین. صص ۴۲-۲۵.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۱). **آفرینش و تاریخ (البدء و التاریخ)**، مقدمه، ترجمه و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران، نشر آگه.
- ملک، سرجان (۱۳۸۰). **تاریخ کامل ایران**. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت. تهران: افسون.

- میرخواند، محمدبن خاوندشاه بن محمود (۱۳۸۰). **تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء**. تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. ج ۱. تهران: انتشارات اساطیر.
- هدایت، رضاقلی خان بن محمدهادی (بی‌تا). **فرهنگ انجمن آرای ناصری**. به اهتمام سید اسماعیل کتابچی و اخوان. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۷۳). **فهرس التواریخ**. تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۰). **تاریخ روضه‌الصفای ناصری**. تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. ج ۱۳ و ۱۴. تهران: انتشارات اساطیر.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۲۷۴ق). **نژادنامه**. نسخه خطی شماره ۸۹۱۱. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۲). **تاریخ یعقوبی**. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. ج ۱ و ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Amanat, Abbas. (2004). "Historiography Viii. Qajar Period" in: **Encyclopaedia Iranica**. Vol.XII. Edited by Ehsan Yarshater. New York: Encyclopaedia Iranica Foundation. pp. 369-77.
- Corbin, Henry. (1987). "ĀZAR KAYVĀN" in: **Encyclopaedia Iranica**. Vol.III. Edited by Ehsan Yarshater. New York: Encyclopaedia Iranica Foundation. pp. 183-187.
- Malcolm, Sir John. (1929). **The History of Persia, from the most early period to the present time**. London.